



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد



۲۰۲۲/۰۴/۲۵

نادر نورزایی

محبوبیت استالین در روسیه پوتین

۲۰۲۲ اپریل

نقل قول از جوزف استالین است که گفته است: ما به شهروندان خویش اجازه نمی دهیم که اسلحه حمل کنند - چرا به آنها اجازه دهیم تا مستقل فکر کنند؟ پوتین به اساس همین شعار عمل می کند. تفکر انتقادی در روسیه ای پوتین ممنوع است. به باور سرگی لوکاشیفسکی، رئیس مرکز سخاروف، پوتین برای اعاده ای حیثیت از استالین در روسیه کوشش زیاد نموده است.

با وجود اینکه پوتین و رهبران روسی از طرفی گفته اند استالین شخصیتی ابهام آمیز است ولی از سوی دیگر آنها اجازه نمی دهند تا با شعار ضد استالین تاریخ شان و پیروزی بزرگ شان (جنگ دوم) لکه دار شود. پوتین از پیشرفت های صنعتی در زمان استالین دفاع می کند ولی هیچگاه از اردوگاه های کار اجباری که در آنها میلیون ها انسان تباه شدند صحبت نمی کند. از جنبش استخائوف که کارگران به شکل وقیح استثمار می شدند حرفی ندارد بگوید. در شرایط فعلی، این بخش اساسی تبلیغات روسی است که همانطور که استالین به مقابل فاشیسم آلمانی می جنگید، پوتین به مقابل فاشیسم اوکراینی مبارزه می کند. سرگی لوکاشیفسکی حالا به آلمان فرار کرده است و حدس زده می شود که حدود 300000 دیگر از منتقدین پوتین هم فرار را بر قرار ترجیح داده باشند. نخبه گان روسی در حال فرار از روسیه می باشند و امروز صحبت از فرار مغزها است. رسانه ها طوری وانمود می کنند که کسی که با پوتین هم نظر نیست در اشتباه است. این تصور جا می افتد که پوتین همه چیز را بهتر می داند. تمام رسانه های آزاد در روسیه ای پوتین بسته شده اند. رسانه های دولتی است که از جنگ اوکراین و از تجاوز روسیه به آن کشور به حیث "عملیات ویژه" برای "نازی زدایی" از اوکراین نام می برند.

سران حزب کمونیست روسیه که در تمام سیاست های خارجی در روسیه از پوتین حمایت می کنند، هر سال به دیوار کرملین جمع می شوند و به قبر استالین اکلیل گل می گذارند. یاد بود های جدید از استالین ساخته می شوند مانند موزیم استالین که در 200 کیلومتری ماسکو در سال 2015 بنا شده است.

امروز هم کسانی هستند که خود را مارکسیست می گویند و از استالین به حیث "رهبر پرولتاریا" سخن می گویند. بد نیست کمی تامل کنیم که استالین چگونه نظامی را در شوروی حاکم ساخته بود. در نظام استالین این پرولتاریا و شورا های دموکراتیک شان نبود که حاکم بوده باشد، بلکه حزب کمونیست بود که همه ای تصامیم را می گرفت. از کنگره هفدهم حزب بلشویکی در سال 1934 به بعد حتی کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب هم نقشی در تصامیم نداشتند و شخص استالین همه ای تصامیم را می گرفت. اگر در زمان لنین هر سال کنگره حزب برگزار می شد، حتی در زمان جنگ داخلی و مداخله ای امپریالیسم در امور کشور شوراها (کنگره 7 در سال 1918، کنگره 8 در 1919، کنگره 9 در سال 1920 و کنگره 10 در سال 1921) بین سالهای 1939-1952 سالهایی که شوروی بدترین شرایط را می گذراند کنگره ای حزب برگزار نشد. یعنی بین کنگره 18 و 19 حزب 13 سال گذشت. در این زمان فقط استالین بود که تعیین سرنوشت شوروی را بدست داشت.

نظام اقتصادی که در زمان استالین بنا شد نظامی بود که در خدمت تجمع سرمایه قرار داشت و تاکید بر صنایع سنگین بود. رقابت با نظام سرمایه داری غربی باعث شده بود که در بخش نظامی و صنایع سنگین سرمایه گذاری شود. در طول نظام استالینی تا سقوط آن در اوایل سالهای 90 میلادی قرن گذشته مردم برای بدست آوردن ساده ترین لوازم زندگی باید ساعت ها در صف ها ایستاده می شدند. ولی طبقه حاکمه ای که این نظام سرمایه داری دولتی را مدیریت می کرد از فروشگاه های ویژه ای خود شان برخوردار بودند. این نظام بی نهایت متمرکز بود و قدرت و فرصت ابتکار را از کارگران و مدیران گرفته بود.

در بخش ایدئولوژیک این نظام بر تطور خطی تاریخ بنا شده بود و پیروزی سوسیالیسم حتمی تلقی می شد و شوروی در حال گذار از سوسیالیسم به کمونیسم بود. گرچه با تکیه به مارکس در مقدمه بر اقتصادسیاسی اش که در سال 1859 نشر شد، این تصور پیدا می شود که مارکس ماتریالیسم تاریخی را یک قانون جهان شمول تصور می کند. ولی مارکس بعداً به طور واضح تطور خطی تاریخ را رد می کند. در نامه ای که در سال 1877 به سر

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولۍ

دبیر روزنامه ای روسی "یادداشت های پدر وطن" می نویسد، می گوید نظریه ای تاریخی اش فقط طرحی از تاریخ اروپای غربی و ظهور نظام سرمایه داری در آن است و نظریه ای "فرا تاریخی" که شامل همه مردم های جهان باشد نیست. هر کسی که به این باور است در واقع نظریه ای را تحریف می کند. برای مارکس سوسیالزم یک امر محتوم نیست بلکه وابسته به مبارزات آگاهانه توده کارگران صنعتی و متحدان شان است. در تاریخ اتوماتیزم وجود ندارد.

از نگاه سیاسی، نظام استالین نظامی است تک حزبی که در آن نه احزاب دیگر وجود دارد و نه اتحادیه های کارگری مستقل از حزب. اساس اش ترور و اردوگاه های کار اجباری است که در آنها منتقدین و مردمی کاملاً بی گناه به میلیون ها تباه شده اند. در نظام استالین پولیس سیاسی مهم ترین ابزار دست استالین بوده است که توسط آن مخالفین اش را سر به نیست می کرد. نظام سیاسی استالین آن نظامی بود که کارل مارکس در نوشته اش به عنوان "تاریخ دیپلوماسی مخفی در قرن هژدهم: در باره خاستگاه آسیایی استبداد روسی" نوشته بود. این رساله ای مهم مارکس را که به انگلیسی نوشته شده بود در زمان استالین و بعد از وی سانسور نمودند و در مجموعه ای آثار مارکس-انگلس چاپ نشد. چون در این رساله در واقع مارکس آئینه ای را در مقابل نظام استالینی قرار داده بود که نمی توانست در آن چهره نا میمون خویش را تماشا کند. این رساله برای اولین بار از انگلیسی به آلمانی ترجمه شد و در سال 1977 در آلمان غرب به چاپ رسید. در این رساله ویژگی های استبداد شرقی را مارکس شرح می دهد: اولین ویژگی استبداد شرقی اراده گرایی کامل سیاسی و رعیت سازی کامل جمعیت است. در اقتصاد، برده داری دولتی و کار اجباری رایج است. دولت در تمام شئون سیاسی و اقتصادی چنان تسلطی دارد که بدون ابتکار دولتی ترقی اجتماعی ناممکن می شود. این نظام بوروکراتیک و بی نهایت متمرکز است. به مقابل استثمار و سلب حقوق شهروندی و مدنی جمعیت، در سیاست خارجی این نظام خشن و توسعه طلب است که اساس ایدئولوژیک و مشروعیت بخشی این توسعه طلبی رسالت ملی گرایی و یا مذهبی است.

استالین در سال 1953 وفات کرد. سه سال بعد از مرگ اش نیکیتا خروسیچف رهبر آن زمان شوروی در کنگره ای 20 حزب کمونیست بیانیه ای ایراد نمود. این بیانیه 50 صفحه است و در تمام این نوشته انتقاد از استالین فقط به شخصیت وی و روحیات و رویه و کیش شخصیت اش محدود شده است. یک کلمه هم در باره نظام استالینی وجود ندارد. از ترور دولتی به مقابل مردم روسیه و میلیون ها کشته در اردوگاه های کار اجباری سخنی نیست. فقط به این پرداخته می شود که استالین دموکراسی حزبی را زیر پا گذاشته بوده است، از قدرت سوء استفاده نموده است و یک کیش شخصیت غیر قابل قبول را ایجاد نموده است و به ایده آل های لنین خیانت نموده است. در این کنگره نامه ای لنین که از سال 1922 است و به نام "وصیت نامه ای لنین" معروف است را خروسیچف برای اولین بار به همه ای شرکت کننده گان کنگره می دهد. در این نامه لنین در آن زمان که استالین سرمنشی حزب بلشویک شده بود و لنین در بستر بیماری قرار داشت آمده است که استالین انسانی بد خلق است، رویه ای خوبی با رفقای حزبی ندارد و از قدرت اش سوء استفاده می نماید. پیشنهاد می نماید که استالین از موقعیت سرمنشی حزب بر طرف شود. ولی نمایندگان آن زمان به امید اینکه وی رفتار اش را عوض کند او را بر طرف نکردند. دیده می شود که در زمان لنین دموکراسی حزبی عمل می کرده است و لنین به حیث رهبر انقلاب به رفقا امر نمی کرده است و بر ضد شان توطئه نمی کرده است. وی همیشه با منطق طرف مقابل را قانع می کرده است. مثال مهم خیانت استالین به حزب را در این می بینیم که از میان 139 نماینده ای که در کنگره ای 17 حزب در سال 1934 به کمیته مرکزی انتخاب شده بودند، 98 تان شان بین سالهای 1937-38 بازداشت و اعدام شدند. 80% از این رفقای حزبی پیش از انقلاب اکتوبر به حزب بلشویک پیوسته بودند! در سال 1952 یک سال قبل از وفات استالین، مغز بیمار استالین متوجه یک "توطئه" ای دیگر شد که در تاریخ به نام "توطئه ای داکتران" معروف شده است. تعدادی از داکتران را دستگیر نمودند. در بین شان اکادمیسین ولادیمیر نیکیتچ وینوگرادو (1882-1964) بود که سالها داکتر خصوصی استالین بود. استالین امر کرد که وی را به زنجیر بکشند و داکتران را لت و کوب نمایند. معلوم نیست که اگر استالین زنده می ماند با این داکتران چکار می کرد! دیکتاتوران در تاریخ با دانشمندان مشکل داشته اند. خلیفه المتوکل عباسی ابو یوسف یعقوب الکندی (801-873) یکی از بزرگترین فیلسوفان جهان اسلام را شلاق زد و کتابخانه اش را مصادره نمود. بعد از مرگ استالین مردم روسیه به چشم خویش دیده اند که چگونه صد ها هزار از اردوگاه های کار اجباری "گولاگ" استالین به فامیل های شان بر گشته اند ولی بیشتر شان در باره تجربه ای شان سکوت نموده اند.

در باره شخصیت پارانوئید استالین خروسیچف چنین می گوید: استالین با رفیقی که در یک میز با هم نشسته بودند می توانست نگاه کند و بگوید "امروز در چشمان تو چیزی می درخشد." بعد از آن این رفیق در خطر اتهام زنی استالین قرار داشت. به قول گورباچف به نظر می رسد که استالین از رنج دیگران لذت می برد. حالا می فهمم که چرا وی از ایوان مخوف خوشش می آمد. تصور کنید که اوامری به مناطق فرستاده می شد که مثلاً در آن آمده بود: ده هزار را اعدام کنید، این تعداد شان را به اردوگاه های کار اجباری بفرستید! بعد از استالین نظام ایدئولوژیک و سیاسی روسیه تغییر نکرد. دیکتاتوری حزب حاکم بود. رقابت با غرب بیشتر منابع شوروی را به تقویت نظامی متوجه ساخته بود و مردم هم نیم عمر خویش را در صف ها برای بدست آوردن لوازم اولیه زندگی سپری می کردند.

نسل جوان افغان که علاقه به سیاست چپی و اندیشه ای انتقادی مارکس دارد، باید متوجه تاریخ جنبش کارگری باشد و آنرا مطالعه کند. نباید اجازه داده شود تا دوباره خرده بورژوازی شهری با اندیشه های استالین و مائو نسل دیگری را گمراه کند و دیکتاتوری دیگری را مانند خلق و پرچم بر کرده ای مردم مظلوم کشور پیاده نماید. مارکس سوسیالیزم را "خود رهایی طبقه ای کارگر" تعریف می کند و هیچ گروه دیگری نمی تواند جانشین طبقه ای کارگر شود و ادعا نماید که از آنها نمایندگی می کند. البته که غیر کارگران مانند روشنفکران می توانند در مبارزات کارگری شرکت کنند و ممد قرار گیرند ولی آنها نمی توانند جای شوراهای دموکراتیک کارگران را بگیرند و خود را بالاتر و روشنتر از آنها بدانند. دموکراسی در کارخانه و کارگاه و تصامیم شورایی اساس هر نوع نظام سوسیالیستی است. حزب نمی تواند بر طبقه حاکم شود، بلکه باید در خدمت طبقه قرار گیرد. در غیر آن همان نظام استالینیستی - مائوئیستی خواهد بود.